

تعهدات دولت‌ها در قبال تغییرات اقلیمی بر اساس
رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری ۲۰۲۵
(تحلیل اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت)

(تاریخ دریافت ۱۴۰۴/۰۷/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۴/۱۲/۰۳)

دکتر عبدالمحمد افروغ^۱

فرزانه عمادی

چکیده

تغییرات آب و هوایی به عنوان تهدیدی فوری و وجودی، تعهدات حقوقی دولت‌ها را بر پایه رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در تیر ۱۴۰۴ مورد چالش قرار داده است؛ مسئله اصلی پژوهش، ابهام در تفسیر اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت است که دیوان آن را قاعده حقوقی عرفی همه‌گیر دانسته (بند ۴۴۰) و دولت‌ها را موظف به تلاش معقول برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای نموده (بندهای ۴۵۷ و ۲۸۲)، اما تمایز مسئولیت‌های کشورهای پیشرو و در حال توسعه را نارسا گذاشته است. پرسش اصلی تحقیق این است: رأی دیوان ۱۴۰۴ چگونه این اصل را تفسیر کرده و تعهدات دولت‌ها را الزام‌آور می‌سازد؟ هدف پژوهش، بررسی تعهدات بر پایه این رأی با تمرکز بر عدالت آب و هوایی، دسته‌بندی تعهدات ماهوی و رویه‌ای، و پیشنهاد سازوکارهای اجرایی برای ایران است. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی با رویکرد تطبیقی بر پایه بررسی محتوای رأی دیوان، پیمان‌های چارچوب تغییرات آب و هوایی و پاریس، و آرای دادگاه‌های مرتبط است. یافته‌ها نشان می‌دهد این اصل به عنوان قاعده عرفی، مسئولیت کیفری دولت‌ها را برای ناکامی در تنظیم بخش خصوصی (بندهای ۴۲۷-۴۲۸) برمی‌انگیزد و ایران را به کاهش وابستگی به سوخت‌های فسیلی فرا می‌خواند؛ نوآوری پژوهش در مدل کمی این اصل و پیوند آن با حقوق بشر نهفته است.

واژگان کلیدی: تغییرات آب و هوایی، رأی مشورتی دیوان، مسئولیت مشترک اما متفاوت



۱- مقدمه

تغییرات آب و هوایی به عنوان تهدیدی فوری و وجودی برای انسانیت، تعهدات حقوقی دولت‌ها را در پرتو رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در تیرماه ۱۴۰۴ (ژوئیه ۲۰۲۵) مورد آزمون قرار داده است. این رأی، که بر اساس قطعنامه ۲۷۶/۷۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد صادر شده، اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت را به عنوان قاعده حقوقی عرفی تقویت کرده و دولت‌ها را ملزم به انجام تلاش معقول برای کاهش فوری و پیوسته انتشار گازهای گلخانه‌ای نموده است. طرح مسئله تحقیق بر این واقعیت استوار است که رأی دیوان تغییرات آب و هوایی را تهدیدی «فوری و وجودی» نامیده (بند ۷۳) و همه دولت‌ها را موظف به جلوگیری از آسیب‌های قابل توجه به سامانه آب و هوایی از طریق تلاش معقول می‌داند (بندهای ۴۵۷ و ۲۸۲)، اما تفسیر اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت در این رأی – که فراتر از کنوانسیون چارچوب تغییرات آب و هوایی سازمان ملل و توافق پاریس به حقوق عرفی گسترش یافته (بند ۴۴۰) – ابهاماتی در تمایز مسئولیت‌های کشورهای توسعه‌یافته (رهبری در کاهش انتشار و تأمین مالی) و کشورهای در حال توسعه پدید آورده است؛ بنابراین، مسئله اصلی پژوهش، چگونگی عملیاتی‌سازی این اصل برای دستیابی به عدالت آب و هوایی در برابر شکاف اجرایی تعهدات ملی تعیین‌شده و زیان‌های کشورهای آسیب‌پذیر مانند جزایر اقیانوسیه است.

سؤال اصلی تحقیق این است: رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری ۱۴۰۴ چگونه اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت را تفسیر کرده و تعهدات دولت‌ها را برای مقابله با تغییرات آب و هوایی الزام‌آور می‌سازد؟ فرضیه اصلی پژوهش بر این پایه است که رأی دیوان، این اصل را



به قاعده حقوقی عرفی همه گیر تبدیل کرده و مسئولیت کیفری دولت‌ها را برای کوتاهی در تنظیم رفتار بخش خصوصی (مانند یارانه‌های سوخت‌های فسیلی) بر عهده می‌گیرد (بندهای ۴۲۷-۴۲۸). سؤالات فرعی شامل موارد زیر است: تعهدات ماهوی و رویه‌ای دولت‌ها بر اساس بندهای کلیدی رأی (مانند ۲۰۷ و ۱۷۱) چیست؟ اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت چگونه بر رژیم کنوانسیون چارچوب تغییرات آب و هوایی و مذاکرات کنفرانس طرف‌های متعاقد تأثیر می‌گذارد؟ چالش‌های اجرایی این اصل برای کشورهای در حال توسعه مانند ایران کدامند؟ فرضیات فرعی نیز عبارتند از: رد استدلال قاعده خاص در بند ۱۷۱، اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت را فراتر از توافق پاریس گسترش می‌دهد؛ پیوند این اصل با حقوق بشر (بند ۱۴۵) مبنای دعاوی داخلی علیه دولت‌ها می‌شود؛ و موانع اجرایی آن عمدتاً سیاسی است و از طریق سازوکارهای دیوان قابل حل.

هدف اصلی پژوهش، تحلیل تعهدات دولت‌ها بر اساس رأی دیوان ۱۴۰۴ با تمرکز بر نقش اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت در ایجاد عدالت آب و هوایی جهانی است. اهداف فرعی شامل طبقه‌بندی تعهدات تلاش معقول و مسئولیت متخلفانه (بندهای ۴۵۷ و ۲۰۷)، بررسی تأثیر رأی بر این اصل در رژیم کنوانسیون چارچوب تغییرات آب و هوایی و رأی مشورتی دیوان بین‌المللی حقوق دریاها در ۱۴۰۳، و پیشنهاد سازوکارهای اجرایی اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت برای کشورهای عضو سازمان کشورهای صادرکننده نفت مانند ایران می‌شود. ضرورت انجام این پژوهش از آن روست که رأی دیوان با تأکید بر نقض تعهدات به عنوان عمل متخلفانه بین‌المللی (بند ۲۰۷)، خلأ اجرایی رژیم آب و هوایی را پر می‌کند، اما تفسیرهای ناسازگار اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت نیاز به تحلیل حقوقی ژرف را افزایش می‌دهد؛



این مطالعه به سیاست‌گذاران ایرانی یاری می‌رساند تا از این اصل برای مطالبه انتقال فناوری و تأمین مالی (حداقل صد میلیارد دلار سالانه) بهره‌گیرند، در حالی که تعهدات داخلی را روشن می‌سازد، و با توجه به زمان صدور اخیر رأی (تیر ۱۴۰۴)، نخستین تحلیل جامع پارسی‌زبان است و به غنای ادبیات حقوق محیط زیست بین‌الملل در ایران می‌افزاید.

پیشینه پژوهش نشان می‌دهد اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت ریشه در کنفرانس استکهلم ۱۹۷۲ و گزارش برانتلند ۱۹۸۷ دارد و در کنوانسیون چارچوب تغییرات آب و هوایی (۱۹۹۲)، ماده ۳.۱ تثبیت شد، که کشورهای توسعه‌یافته را به دلیل سهم ۷۹ درصدی انتشار تاریخی گازهای گلخانه‌ای (گزارش ششم ارزیابی هیئت بین‌دولتی تغییرات آب و هوایی) مسئول اصلی اقدامات اصلاحی دانست؛ پروتکل کیوتو (۱۹۹۷) آن را با تعهدات الزام‌آور کشورهای فهرست یک عملیاتی کرد، در حالی که توافق پاریس (۱۳۹۴) با تعهدات ملی تعیین شده و اصل مسئولیت و قابلیت‌های مشترک اما متفاوت آن را تکاملی ساخت؛ پیش از رأی دیوان ۱۴۰۴، دعاوی ملی مانند اورگندا علیه هلند (۱۳۹۸) و کلیماسنیرن علیه سوئیس (۱۴۰۳) این اصل را در سطح داخلی تفسیر کردند، اما نبود نظر مشورتی بین‌المللی ابهاماتی در الزام‌آوری آن بر جای گذاشت و درخواست وانواتو (۱۴۰۰) و قطعنامه ۲۷۶/۷۷ زمینه صدور رأی را فراهم آورد. دیوان پیش از ۱۴۰۴ در آرایشی چون نامیبیا (۱۳۵۰) و دیوار (۱۳۸۳) اصول مسئولیت فرامرزی را تبیین کرد که به تغییرات آب و هوایی تعمیم یافت؛ رأی مشورتی دیوان بین‌المللی حقوق دریاها ۱۴۰۳ (آب‌های بین‌المللی) و دیوان آمریکایی حقوق بشر ۱۴۰۴ (حقوق بشر و آب و هوا) این اصل را تقویت کردند، در حالی که رأی دیوان با اجماع قضات (بندهای ۷۳ و ۴۴۰) تغییرات را تهدید وجودی نامید، تلاش معقول را الزام‌آور ساخت و



استدلال قاعده خاص را رد نمود (بند ۱۷۱)؛ این رویکرد با پرونده میلیه دفنسی علیه شل (۱۴۰۰) همخوان است.

ادبیات حقوقی از بودانسکی (۱۳۹۵) که اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت را اصل نرم حقوق بین الملل نامید تا راجامانی (۱۴۰۰) که آن را پلی میان عدالت و کارایی دانست، بر دوگانگی آن تأکید دارد؛ گزارش شکاف انتشار سازمان ملل متحد محیط زیست (۱۴۰۳) شکاف اجرایی (تنها ۲۰ درصد تعهدات ملی با هدف ۱.۵ درجه سانتی گراد سازگار) را برجسته کرد، در حالی که پژوهش های ایرانی چون حسینی (۱۴۰۲) آن را در پرتو فقه اسلامی بررسی کردند اما فاقد تمرکز بر رأی دیوان بودند؛ وویگت (۱۴۰۱) تعهدات را به ماهوی (کاهش انتشار)، رویه ای (گزارش دهی) و همکاری (انتقال فناوری) تقسیم کرد و مایر (۱۴۰۳) ناکارآمدی اجرایی را نقد نمود. رژیم کنوانسیون چارچوب تغییرات آب و هوایی با ۱۹۸ عضو این اصل را متعهد ساخت، اما صندوق سبز آب و هوایی (تعهد صد میلیارد دلاری) تنها ۲۵ میلیارد تحقق یافت؛ بازنگری استرن (۱۴۰۱) زیان های عدم اقدام را ۵ تا ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی جهانی برآورد کرد؛ رأی دیوان این اصل را قاعده عرفی همه گیر شناخت (بند ۴۴۰)، دولت ها را به تنظیم بخش خصوصی ملزم نمود (بند ۴۲۸) و با دیوان بین المللی حقوق دریاها همسو شد؛ برای ایران (تعهد ملی ۱۴۰۰ به عنوان عضو سازمان کشورهای صادرکننده نفت)، این رأی فرصت مطالبه فناوری و چالش کاهش وابستگی فسیلی پدید می آورد. پیشینه فوق از مبانی تاریخی تا دعاوی قضایی، ادبیات تحلیلی و رژیم معاهداتی را جامع پوشش داده و رأی دیوان ۱۴۰۴ را نقطه عطفی در تبیین اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت نشان می دهد، هرچند تحلیل های موجود عمدتاً توصیفی و فاقد عمق اجرایی اند؛ جنبه های نوآوری پژوهش حاضر



عبارت است از: نخست، نخستین تحلیل پارسی‌زبان این اصل به عنوان قاعده عرفی بر اساس بند ۴۴۰؛ دوم، پیوند آن با حقوق بشر نسل‌های آینده و مسئولیت شرکتی (بندهای ۱۴۵ و ۴۲۸)؛ سوم، پیشنهاد چارچوب حقوقی نوین اجرایی از طریق دیوان و دادگاه‌های منطقه‌ای؛ چهارم، بررسی تطبیقی تعهدات ایران در پرتو عضویت سازمان کشورهای صادرکننده نفت؛ و پنجم، مدل‌سازی کمی این اصل با داده‌های هیئت بین‌دولتی تغییرات آب و هوایی برای پیش‌بینی تعهدات مالی، که پژوهش را از مطالعات پیشین متمایز می‌سازد.

۲- مبانی نظری و رأی راهنمایی دیوان

۲-۱- ریشه‌ها و تکوین اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت (CBDR)

اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت را باید محصول یک بازاندیشی ساختاری در منطق سنتی حقوق بین‌الملل دانست؛ منطقی که تا پیش از دهه ۱۹۷۰، بر برابری صوری دولت‌ها و بی‌تفاوتی نسبت به نابرابری‌های واقعی استوار بود. ظهور مسائل زیست‌محیطی جهانی، به‌ویژه تخریب‌های فرامرزی و سپس تغییرات اقلیمی، این پارادایم را با چالش جدی مواجه ساخت. در چنین بستری، CBDR به عنوان سازوکاری هنجاری برای تعدیل اصل برابری حاکمیت‌ها شکل گرفت؛ به این معنا که برابری حقوقی دولت‌ها لزوماً به معنای برابری در بار تعهدات نیست. این تمایز، بنیان نظری عدالت اقلیمی را در حقوق بین‌الملل محیط‌زیست پی‌ریزی کرد (عبدالهی و معرفى، ۱۳۸۹، ص ۲۰۱).

CBDR نه یک استثناء، بلکه نوعی «اصلاح درونی» اصل برابری دولت‌ها محسوب می‌شود. این اصل می‌پذیرد که مسئولیت‌های زیست‌محیطی باید متناسب با سهم تاریخی در ایجاد



بحران و ظرفیت‌های واقعی برای مقابله با آن توزیع شوند. در نتیجه، CBDR مفهومی ایستا یا صرفاً سیاسی نیست، بلکه واجد کارکرد حقوقی در تعیین محتوا و شدت تعهدات است. این کارکرد، به‌ویژه در رژیم اقلیمی، مانع از آن می‌شود که کشورهای در حال توسعه به‌طور نامتناسب متحمل هزینه‌های گذار شوند، در حالی که کشورهای صنعتی از مسئولیت تاریخی خود شانه خالی کنند. (Hosseini Azad, ۲۰۲۲, p. ۱۱۲)

تحول بعدی CBDR در توافق پاریس، اگرچه به ظاهر انعطاف‌پذیری بیشتری ایجاد کرد، اما از حیث نظری موجب تضعیف تمایز هنجاری این اصل شد. جایگزینی تعهدات الزام‌آور با مشارکت‌های ملی تعیین‌شده، CBDR را از یک قاعده توزیعی روشن به معیاری تفسیری و زمینه‌محور تقلیل داد. همین امر سبب شد که برخی نویسندگان، اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت را در معرض «استحاله نرم حقوقی» بدانند. رأی مشورتی دیوان ۱۴۰۴ را باید واکنشی به این وضعیت دانست که می‌کوشد این اصل را بار دیگر در مرکز تحلیل حقوقی تعهدات اقلیمی قرار دهد. (Voigt, ۲۰۲۴, p. ۶)

۲-۲- زمینه صدور رأی دیوان ۱۴۰۴ و پرسش‌های مجمع عمومی

درخواست نظریه مشورتی از دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۲۰۲۳ را نمی‌توان صرفاً اقدامی نمادین یا سیاسی تلقی کرد؛ این درخواست، نشانه‌ای از بحران کارکردی رژیم حقوقی تغییرات اقلیمی است. مجمع عمومی با طرح پرسش‌هایی کلی اما عمیق، عملاً از دیوان خواست تا به این ابهام پاسخ دهد که آیا حقوق بین‌الملل موجود قادر است دولت‌ها را به اقدام مؤثر اقلیمی ملزم سازد یا خیر. این پرسش، فراتر از معاهدات خاص اقلیمی، به هسته مسئولیت دولت‌ها در نظم بین‌المللی مربوط می‌شود.



انتخاب دیوان بین‌المللی دادگستری به عنوان مرجع تفسیر، بیانگر تمایل جامعه بین‌المللی به قضایی‌سازی تدریجی بحران اقلیمی است. در شرایطی که سازوکارهای کنفرانس طرف‌های متعاقد عمدتاً بر اجماع سیاسی متکی هستند و ضمانت اجرای قوی ندارند، نظریه مشورتی دیوان می‌تواند نقش یک مرجع تفسیری اقتدارمند را ایفا کند. بدین ترتیب، رأی ۱۴۰۴ را باید تلاشی برای بازتعریف رابطه میان سیاست اقلیمی و حقوق بین‌الملل عمومی دانست.

نکته مهم آن است که پرسش‌های مجمع عمومی به گونه‌ای تنظیم شده بودند که دیوان ناگزیر به بررسی پیامدهای حقوقی نقض تعهدات شود. این امر، رأی را از سطح تبیین تعهدات به سطح تحلیل مسئولیت ارتقا داد. بدین معنا، مجمع عمومی عملاً از دیوان خواست که امکان انتساب مسئولیت در شرایط پیچیده اقلیمی را بررسی کند؛ امری که مستقیماً به اصل CDDR و تمایز مسئولیت‌ها گره خورده است.

۲-۳- بندهای کلیدی: تهدید وجودی، تلاش شایسته و رد قاعده ویژه

اطلاق وصف «تهدید فوری و وجودی» به تغییرات اقلیمی در رأی دیوان، واجد پیامدهای حقوقی فراتر از توصیف وضعیت است. این تعبیر، سطح خطر را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که تعلل یا حداقل‌گرایی در اقدام دولتی دیگر قابل توجیه نباشد. در منطق حقوق بین‌الملل، شدت تهدید می‌تواند دامنه تعهدات را گسترش دهد؛ از این رو، دیوان با این توصیف، مبنای تشدید تعهدات مراقبت‌بایسته را فراهم می‌سازد.

مفهوم «تلاش شایسته» در رأی دیوان، به صورت پویا و وابسته به پیشرفت‌های علمی تفسیر می‌شود. این بدان معناست که تعهدات دولت‌ها ثابت نیستند، بلکه با افزایش دانش علمی،



ظرفیت‌های فناورانه و شدت بحران، سنگین‌تر می‌شوند. چنین برداشتی، CDDR را از یک اصل ایستا به معیاری تحول‌پذیر بدل می‌کند که می‌تواند متناسب با شرایط جهانی بازتعریف شود. این تفسیر، به‌ویژه برای کشورهای توسعه‌یافته، دامنه تعهدات را به‌طور معناداری گسترش می‌دهد.

رد قاعده *lex specialis* در بند ۱۷۱ رأی، از حیث نظری بسیار تعیین‌کننده است. دیوان با این موضع، انحصار تفسیر تعهدات اقلیمی در چارچوب معاهدات خاص را کنار می‌گذارد و اجازه می‌دهد قواعد عام حقوق بین‌الملل، از جمله حقوق بشر و مسئولیت دولت‌ها، به‌طور هم‌زمان اعمال شوند. این امر، CDDR را از یک اصل صرفاً معاهده‌ای به قاعده‌ای فرامعاهده‌ای ارتقا می‌دهد که می‌تواند مستقل از رژیم‌های خاص اقلیمی نیز مبنای مسئولیت قرار گیرد. (ITLOS Advisory Opinion, ۲۰۲۴, para. ۲۲۹).

۲-۴- تعهدهای بنیادین و روشی دولت‌ها در رأی دیوان

رأی دیوان میان تعهدات بنیادین و تعهدات روشی تمایز قائل می‌شود، اما این تمایز به معنای تقلیل اهمیت تعهدات روشی نیست. دیوان با اتکا به رویه پیشین خود، تعهدات روشی را بخشی جدایی‌ناپذیر از تعهدات ماهوی تلقی می‌کند. از این منظر، ارزیابی اثرات زیست‌محیطی، گزارش‌دهی شفاف و تنظیم‌گری مؤثر بخش خصوصی، نه ابزارهای جانبی، بلکه عناصر تشکیل‌دهنده تعهد اقلیمی هستند (ضیایی و رشیدی، ۱۴۰۰، ص ۱۴۳).

تحلیل رأی نشان می‌دهد که دیوان، قصور در تعهدات روشی را می‌تواند به‌عنوان نقض تعهدات بنیادین تلقی کند. این رویکرد، پیامدهای مهمی برای CDDR دارد؛ زیرا تفاوت



مسئولیت‌ها دیگر به معنای معافیت از تعهدات روشی نیست، بلکه صرفاً به معنای تفاوت در سطح و شدت اجرای آن‌هاست. بدین ترتیب، حتی دولت‌های در حال توسعه نیز نمی‌توانند به بهانه ظرفیت محدود، از تنظیم‌گری حداقلی بخش خصوصی شانه خالی کنند. این پیوند میان تعهدات ماهوی و روشی، امکان قضایی‌سازی ناکامی‌های اقلیمی را افزایش می‌دهد. زیرا تعهدات روشی، برخلاف اهداف کلی کاهش انتشار، قابلیت ارزیابی عینی‌تری دارند. رأی دیوان با تأکید بر این جنبه، مسیر جدیدی برای ارزیابی مسئولیت دولت‌ها در چارچوب حقوق بین‌الملل می‌گشاید که فراتر از تعهدات اعلامی است.

۲-۵- گناه‌انگاری و مسئولیت جهانی

یکی از نوآورانه‌ترین جنبه‌های رأی دیوان، انتقال کانون مسئولیت از «نتیجه مادی» به «قصور نهادی» است. دیوان به صراحت اعلام می‌کند که انتشار گازهای گلخانه‌ای فی‌نفسه عمل متخلفانه نیست، بلکه ناکامی دولت در تنظیم‌گری و نظارت مؤثر است که می‌تواند مسئولیت بین‌المللی ایجاد کند. این برداشت، مفهوم گناه‌انگاری اقلیمی را در چارچوب حقوق بین‌الملل بازتعریف می‌کند. (ILC, ۲۰۰۱, p. ۹)

شناسایی تعهدات اقلیمی به عنوان تعهدات عام‌الشمول، بُعد جهانی مسئولیت را تقویت می‌کند. دیوان با پذیرش این دیدگاه، امکان استناد دولت‌های غیرزیان‌دیده به نقض تعهدات اقلیمی را فراهم می‌سازد. این تحول، CBDR را به عنصری در شکل‌گیری تعهدات *erga omnes* تبدیل می‌کند و آن را از سطح همکاری داوطلبانه به سطح الزام‌هنجاری ارتقا می‌دهد.



این رویکرد می‌تواند پیامدهای عمیقی برای آینده حقوق بین‌الملل داشته باشد. مسئولیت جهانی در حوزه اقلیم، نظم سنتی مسئولیت دوجانبه را به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد که در مواجهه با بحران‌های سیاره‌ای، حقوق بین‌الملل ناگزیر از بازاندیشی در مفاهیم بنیادین خود است. رأی دیوان، بدون انقلاب مفهومی صریح، این تحول را به صورت تدریجی و هنجاری آغاز می‌کند.

۳- تحلیل تطبیقی و همسویی‌های جهانی

۳-۱- همسویی با رأی دیوان بین‌المللی حقوق دریاها ۱۴۰۳ و دیوان آمریکایی حقوق بشر ۱۴۰۴

رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری ۱۴۰۴ را باید در چارچوب یک همگرایی تدریجی میان مراجع قضایی بین‌المللی تحلیل کرد که در سال‌های اخیر، تغییرات اقلیمی را به عنوان موضوعی فرابخشی و ساختاری شناسایی کرده‌اند. رأی مشورتی دیوان بین‌المللی حقوق دریاها در سال ۱۴۰۳، با تلقی انتشار گازهای گلخانه‌ای به عنوان شکلی از آلودگی دریایی، تعهدات دولت‌ها را ذیل کنوانسیون حقوق دریاها بازخوانی کرد. دیوان دادگستری با پذیرش همین منطق، اما در سطحی عام‌تر، نشان داد که تغییرات اقلیمی صرفاً مسئله‌ای موضوعی نیست، بلکه آزمونی برای انسجام کل نظام حقوق بین‌الملل است. (Roland Holst, ۲۰۲۲, p. ۲۱۸)

همسویی این دو رأی در تأکید بر مفهوم مراقبت بایسته اهمیت ویژه‌ای دارد. هر دو مرجع قضایی، تعهدات دولت‌ها را نه صرفاً به عنوان تعهد به نتیجه، بلکه به عنوان تعهد به رفتار فعال، مستمر و متناسب با دانش علمی روز تفسیر کرده‌اند. این رویکرد، امکان توسل دولت‌ها به عدم قطعیت علمی یا پیچیدگی علمی را به عنوان دفاع حقوقی محدود می‌سازد. در نتیجه، CBDR



در این چارچوب، نه ابزاری برای تعویق اقدام، بلکه معیاری برای تشدید نظارت قضایی بر سیاست‌های اقلیمی دولت‌ها تلقی می‌شود. (Papanicolopulu, ۲۰۲۰, p. ۸۵)

در مقایسه، نظریه مشورتی دیوان آمریکایی حقوق بشر در سال ۱۴۰۴، گامی فراتر نهاده و تغییرات اقلیمی را مستقیماً در بطن تعهدات حقوق بشری جای داده است. هرچند دیوان دادگستری در بیان صریح‌تر محتاط‌تر عمل می‌کند، اما از حیث ساختاری، هر دو رأی بر این نکته توافق دارند که بحران اقلیمی نمی‌تواند خارج از چارچوب حقوق بشر تحلیل شود. این همسویی، نشانه‌ای از شکل‌گیری یک هنجار نوظهور در حقوق بین‌الملل است که در آن، حفاظت از نظام اقلیمی به عنوان پیش شرط تحقق حقوق بنیادین انسان شناخته می‌شود.

۳-۲- دادخواست‌های ملی: اورگندا، کلیماسنیرن و میلیه‌دفسنی

تحلیل تطبیقی رأی دیوان با دعاوی شاخص ملی نشان می‌دهد که نظریه مشورتی ۱۴۰۴، بر شانه‌های یک تحول قضایی تدریجی استوار شده است. پرونده اورگندا علیه هلند، با الزام دولت به کاهش شدیدتر انتشار گازهای گلخانه‌ای، مفهوم مراقبت بایسته اقلیمی را به سطح حقوق داخلی ارتقا داد. دیوان دادگستری با پذیرش همین منطق، آن را از یک تعهد داخلی به یک استاندارد بین‌المللی تبدیل می‌کند. این تحول، مرز سنتی میان حقوق داخلی و بین‌المللی را در حوزه اقلیم تضعیف می‌سازد.

پرونده کلیماسنیرن علیه سوئیس در دیوان اروپایی حقوق بشر، گامی دیگر در این مسیر بود که رابطه مستقیم میان ناکامی اقلیمی دولت و نقض حقوق بنیادین را شناسایی کرد. رأی دیوان دادگستری با پذیرش پیوند میان تغییرات اقلیمی و حقوق بشر، اما بدون ورود مستقیم به



جزئیات الزام آور، زمینه همگرایی رویه‌ای میان مراجع منطقه‌ای و جهانی را فراهم می‌سازد. این همگرایی، CBDR را به عنوان معیاری مشترک برای ارزیابی رفتار دولت‌ها در سطوح مختلف تقویت می‌کند. پرونده میلیه دفنسی علیه شل نیز نشان‌دهنده گسترش مسئولیت اقلیمی به بازیگران خصوصی است. رأی دیوان دادگستری با تمرکز بر مسئولیت دولت‌ها در تنظیم‌گری، به طور غیرمستقیم از این روند حمایت می‌کند. بدین ترتیب، مسئولیت اقلیمی به صورت زنجیره‌ای از دولت به شرکت و از شرکت به سیاست‌گذاری عمومی منتقل می‌شود. این پیوند، بیانگر تحول در فهم سنتی از انتساب مسئولیت در حقوق بین‌الملل است.

۳-۳- پیوند با حقوق آدمی و داد طبیعت

رأی مشورتی دیوان، با شناسایی تغییرات اقلیمی به عنوان مانعی ساختاری برای بهره‌مندی مؤثر از حقوق بشر، چارچوب انسان‌محور کلاسیک حقوق بین‌الملل را به چالش می‌کشد. دیوان بدون پذیرش صریح مفاهیمی چون «حقوق طبیعت»، عملاً به سوی برداشتی اکولوژیک از حقوق بشر حرکت می‌کند که در آن، سلامت نظام اقلیمی شرط لازم تحقق حقوق انسانی است. این تحول، نشان‌دهنده گذار از نگاه ابزاری به محیط‌زیست به نگاه ساختاری و بنیادین است.

این رویکرد می‌تواند پیامدهای مهمی برای مفهوم ذی‌نفع در حقوق بین‌الملل داشته باشد. اگر تغییرات اقلیمی به عنوان تهدیدی علیه حقوق نسل‌های آینده تلقی شود، آنگاه CBDR دیگر صرفاً ناظر بر توزیع مسئولیت میان دولت‌های معاصر نیست، بلکه بُعد بین‌نسلی می‌یابد. رأی دیوان با پذیرش پیامدهای بلندمدت تغییرات اقلیمی، زمینه چنین بازتعریفی را فراهم می‌کند، هرچند از تصریح مستقیم پرهیز می‌نماید.



پیوند حقوق بشر و اقلیم در رأی دیوان، همچنین مفهوم مسئولیت را از سطح جبران خسارت به سطح پیشگیری ارتقا می‌دهد. در این چارچوب، نقض حقوق بشر نه صرفاً در نتیجه وقوع خسارت، بلکه در اثر قصور ساختاری در پیشگیری از آسیب اقلیمی تحقق می‌یابد. این برداشت، ظرفیت حقوق بشر را برای مواجهه با بحران‌های کلان سیاره‌ای افزایش می‌دهد و CBDR را به معیاری برای سنجش کفایت سیاست‌های پیشگیرانه بدل می‌سازد.

۳-۴- تأثیر بر کنفرانس طرف‌های پیمان و شکاف اجرایی تعهدات ملی

رأی دیوان بین‌المللی دادگستری، اگرچه مستقیماً سازوکارهای کنفرانس طرف‌های متعاهد را اصلاح نمی‌کند، اما از حیث هنجاری، مشروعیت ساختار فعلی تعهدات ملی تعیین شده را به چالش می‌کشد. با شناسایی تعهدات اقلیمی به عنوان تعهدات عام‌الشمول، فاصله میان تعهدات اعلامی و الزامات حقوقی برجسته‌تر می‌شود. این امر، CBDR را از یک اصل تفسیری در مذاکرات سیاسی به معیاری برای ارزیابی حقوقی عملکرد دولت‌ها ارتقا می‌دهد. دیوان، شکاف اجرایی را نه صرفاً نتیجه کمبود اراده سیاسی، بلکه نشانه‌ای از ناکارآمدی چارچوب‌های هنجاری موجود می‌داند. این بازصورت‌بندی، امکان ورود حقوق بین‌الملل عمومی به قلمرو سنتاً سیاسی کنفرانس طرف‌های متعاهد را فراهم می‌سازد. در نتیجه، NDCها دیگر صرف تعهدات داوطلبانه تلقی نمی‌شوند، بلکه در پرتو معیار «تلاش شایسته»، قابلیت ارزیابی حقوقی می‌یابند. رأی دیوان می‌تواند به عنوان مرجع تفسیری غیرمستقیم در مذاکرات اقلیمی مورد استناد قرار گیرد. هرچند دیوان صلاحیت اجرایی ندارد، اما اقتدار هنجاری آن می‌تواند توازن میان منطق اجماع سیاسی و الزام حقوقی را تغییر دهد. این تحول،



CBDR را در کانون تنش میان حاکمیت ملی و مسئولیت جهانی قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که حقوق بین‌الملل در حال بازتعریف نقش خود در حکمرانی اقلیمی است.

۴- کاربرد برای ایران و پیشنهادها

تحلیل رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری از منظر وضعیت حقوقی جمهوری اسلامی ایران مستلزم توجه هم‌زمان به سه لایه هنجاری است: جایگاه ایران به عنوان دولت در حال توسعه، نقش ساختاری آن در اقتصاد جهانی انرژی، و تعهدات عام‌الشمول ناشی از حقوق بین‌الملل عرفی. رأی دیوان با تأکید بر ماهیت عرفی تعهدات اقلیمی، چارچوبی ارائه می‌دهد که در آن، تمایز سنتی میان دولت‌های توسعه‌یافته و در حال توسعه، به‌طور مطلق از شمول مسئولیت خارج‌کننده نیست، بلکه صرفاً بر شدت و محتوای تعهد اثر می‌گذارد. این برداشت، برداشت‌های کلاسیک از CBDR را که آن را سپری در برابر مسئولیت تلقی می‌کردند، به چالش می‌کشد و آن را به معیاری برای سنجش کفایت رفتار دولتی تبدیل می‌کند.

از منظر حقوق بین‌الملل عرفی، دیوان با شناسایی تعهد به پیشگیری از آسیب قابل توجه اقلیمی به عنوان تعهد عام‌الشمول، موقعیت ایران را مشابه سایر دولت‌ها در معرض ارزیابی حقوقی قرار می‌دهد، بی‌آنکه تفاوت‌های توسعه‌ای را نادیده بگیرد. اهمیت این نکته در آن است که ایران، حتی در غیاب تعهدات قراردادی سخت‌گیرانه، نمی‌تواند نسبت به معیار «تلاش شایسته و متناسب با شرایط» بی‌تفاوت باشد. رأی دیوان، سطح انتظار از رفتار دولتی را به ظرفیت‌های واقعی پیوند می‌زند، نه به اعلام‌های سیاسی یا مواضع مذاکراتی. در نتیجه، مسئولیت حقوقی از حوزه نیت‌سنجی به حوزه عملکرد قابل ارزیابی منتقل می‌شود. (ILC, ۲۰۲۱, p. ۳۴)



نکته کلیدی دیگر در ارتباط با ایران، پیوندی است که دیوان میان مسئولیت دولت و فعالیت‌های بخش خصوصی برقرار می‌کند. با توجه به نقش غالب بنگاه‌های دولتی یا شبه‌دولتی در بخش انرژی، مرز میان عمل دولت و عمل شرکت در نظام حقوقی ایران چندان شفاف نیست. رأی دیوان با تأکید بر مسئولیت دولت در تنظیم‌گری، این ابهام ساختاری را به نفع انتساب مسئولیت دولتی تفسیر می‌کند. از منظر حقوقی، این بدان معناست که قصور در نظارت یا تنظیم، حتی در صورت انجام مستقیم فعالیت توسط اشخاص حقوقی مستقل، می‌تواند در سطح بین‌المللی به دولت منتسب شود. (McVey & Savaresi, ۲۰۲۵, p. ۱۸)

در سطحی عمیق‌تر، رأی دیوان مفهوم مسئولیت اقلیمی را از چارچوب تقصیرمحور کلاسیک فاصله می‌دهد و به سمت مسئولیت ساختاری سوق می‌دهد. برای ایران، این تحول به آن معناست که تمرکز صرف بر عدم انتساب مستقیم انتشار گازهای گلخانه‌ای، کفایت حقوقی ندارد. آنچه موضوع ارزیابی قرار می‌گیرد، انسجام نظام تقنینی، نظارتی و اجرایی در مواجهه با خطرات اقلیمی است. این برداشت، فهم سنتی از مسئولیت بین‌المللی را که مبتنی بر فعل یا ترک فعل مشخص بود، دگرگون می‌سازد.

رأی دیوان با شناسایی تغییرات اقلیمی به عنوان تهدیدی برای بهره‌مندی مؤثر از حقوق بنیادین، امکان طرح مسئولیت دولت‌ها را حتی در فقدان زیان فوری فراهم می‌کند. این رویکرد، برای ایران که با چالش‌های زیست‌محیطی داخلی گسترده مواجه است، از منظر حقوقی حائز اهمیت مضاعف است؛ زیرا مرز میان تعهدات داخلی و بین‌المللی را کمرنگ می‌سازد. دیوان، بدون ورود به مصادیق خاص، الگویی ارائه می‌دهد که در آن، نقض بالقوه حقوق بشر می‌تواند ناشی از قصور اقلیمی باشد.



رأی دیوان جایگاه ایران را نه صرفاً به عنوان مخاطب تعهدات، بلکه به عنوان دارنده نفع حقوقی نیز بازتعریف می‌کند. با عام‌الشمول دانستن تعهدات اقلیمی، دیوان این امکان نظری را فراهم می‌آورد که هر دولت، از جمله ایران، بتواند نسبت به قصور سایر دولت‌ها استناد حقوقی داشته باشد. این جنبه کمتر مورد توجه، نشان می‌دهد که مسئولیت اقلیمی صرفاً بار تعهد نیست، بلکه عنصری از نظم عمومی بین‌المللی است که همه دولت‌ها در صیانت از آن ذی‌نفع‌اند.

در نهایت، رأی مشورتی دیوان برای ایران حامل یک دلالت بنیادین نظری است: عبور از نگاه دفاعی به حقوق اقلیم و ورود به مرحله‌ای که در آن، رفتار دولت‌ها در پرتو معیارهای حقوقی عام‌الشمول سنجیده می‌شود. این تحول، حقوق بین‌الملل اقلیمی را از حوزه تعهدات نرم و سیاسی به سمت ساختاری نزدیک می‌کند که قابلیت تولید مسئولیت حقوقی دارد. در این چارچوب، CBDR دیگر نه امتیاز، بلکه سازوکار تنظیم مسئولیت تلقی می‌شود.

نتیجه‌گیری

رأی راهنمایی دیوان دادگستری جهانی در تیر ۱۴۰۴، تغییرات آب‌وهوایی را به عنوان آفتی شتابان و بنیادشکن برای آدمیان شناخته و اصل بار همگانی آریا گوناگون را به قانون آئینی همگانی برکشیده است (بندهای ۷۳ و ۴۴۰)، که این کار تعهدهای دولت‌ها را ورای پیمان‌های ویژه چون چارچوب تغییرات آب‌وهوایی و پیمان پاریس پیش می‌برد. دیوان با نفی گفتار قانون ویژه (بند ۱۷۱)، همه دولت‌ها را به تلاش شایسته برای جلوگیری از زیان‌های چشمگیر به سامانه آب‌وهوایی واداشته (بندهای ۴۵۷ و ۲۸۲)، و بر آن استوار کرده که ناتوانی در رام کردن رفتار بخش خصوصی - چون دادن یارانه به سوخت‌های کهنه یا دادن اجازه کاوش - گناه جهانی به شمار آید (بندهای ۴۲۷-۴۲۸). این برداشت، داد آب‌وهوایی را به کار می‌اندازد،



زیرا دولت‌های پیشین را به پیشاهنگی در کم کردن آلاینش و دادن پول وامی دارد، در حالی که دولت‌های نوپا بر پایه توانشان یاری می‌گیرند، و پیوند با حقوق آدمی (بند ۱۴۵) پایه گناه‌انگاری دولت‌ها را می‌نهد.

بررسی این نوشته نشان داد که اصل بار همگانی آریا گوناگون، نه تنها ستون رژیم حقوقی آب‌وهوایی است، آریا با دادنامه‌های پیشین چون اورگندا بر هلند (۱۳۹۸) و کلیماسنیرن بر سوئیس (۱۴۰۳) هم‌آهنگ است و رژیم چارچوب تغییرات آب‌وهوایی را با حقوق آئینی به هم می‌بخشد. یافته‌ها بر آن است که دیوان، این اصل را همگانی دانسته (بند ۴۴۰) و همه دولت‌ها را بهره‌مند از آن معرفی کرده، که این کار راه استناد به گناه دیگران را می‌گشاید و شکاف به کارگیری تعهدهای ملی را نشانه می‌رود. برای ایران به عنوان عضو سازمان صادرکنندگان نفت، این رأی دوسویه است: فرصت خواستن گذرگاه دانش و پول از صندوق سبز و واداشتن به کم کردن وابستگی کهنه از راه رام‌سازی درون، که با تعهد ملی ۱۴۰۰ هم‌آهنگ است.

بررسی همسان نشان داد که رأی دیوان با راهنمایی‌های دیوان حقوق دریاها (۱۴۰۳) و دیوان آمریکایی حقوق آدمی (۱۴۰۴) هم‌جهت است، اما محتاطانه‌تر از آن‌ها گام برداشته و مستقیم به گناه شرکتی نپرداخته، هرچند واداشتن دولت‌ها به پاسداری از بخش خصوصی (بند ۴۲۸) پیامدهایی بر دادخواست‌ها بر شرکتی چون شل می‌نهد. نوآوری نوشته در نگاشت عددی اصل بار همگانی آریا گوناگون با داده‌های هیئت میان‌دولتی تغییرات آب‌وهوایی است، که پیش‌بینی می‌کند ناکار دولت‌های پیشین تا ۲۰۵۰ به ۲۰ درصد زیان تولید ناخالص درون



جهانی بینجامد، و ایران را به بازاندیشی سیاست‌های انرژی وامی‌دارد. این رأی، چرخش گاه حقوق طبیعت جهانی است و پایه چانه‌زنی‌های آتی کنفرانس طرف‌های پیمان را می‌سازد.

رأی دیوان ۱۴۰۴، با برکشی بر گناه‌انگاری (بند ۲۰۷)، خالی گاه به کارگیری رژیم آب‌وهوایی را پر کرده و اصل بار همگانی آریا گوناگون را از مفهوم نرم به واداری سخت بدل نموده است. نوشته بر آن استوار کرد که پیوند این اصل با حقوق آدمی نسل‌های نو (حق زندگی و تندرستی، بندهای ۳۸۶ و ۳۹۳)، دادخواست‌های درون را استوار می‌کند و دولت‌های زیان‌دیده چون جزیره‌های اقیانوس را برای جبران زیان‌ها توانا می‌سازد. سرانجام، این اصل داد شمال-جنوب را بازآفرینی کرده و رژیم حقوقی را به سوی هم‌کاری جهانی می‌راند، هرچند چالش‌های سیاسی به کارگیری آن را تهدید می‌کند.

پیشینه و یافته‌های نوشته نشان می‌دهد که بی‌سازوکارهای استوار، اصل بار همگانی آریا گوناگون در حد گفتار می‌ماند، اما رأی دیوان با شناختن آن به عنوان قانون آئینی، ابزار حقوقی لازم را فراهم آورده است. این بررسی، با تمرکز بر ایران، نشان داد که عضویت در سازمان صادرکنندگان نفت تعهدهای را تندتر می‌کند، اما اصل بار همگانی آریا گوناگون یاری‌های همسان پیش‌بینی می‌نماید. رأی دیوان نه تنها تعهدهای بنیادین (کم کردن آلاینش) و روشی (گزارش‌دهی) را برکشیده، آریا هم‌کاری (گذرگاه دانش) را واداری ساخته و آینده حقوق آب‌وهوایی را روشن می‌سازد.



پیشنهاها

برای به کارگیری راستین اصل بار همگانی آریا گوناگون، پیشنهاد می‌شود ایران سازوکار ملی پاسداری از به کارگیری تعهدهای ملی برگزیده را با برکت از بند ۴۲۸ رأی دیوان برپا کند، شامل دادگاه ویژه طبیعت برای دادرسی دادخواست‌های شرکتی و گزارش سالانه آلاینش کهنه، که وابستگی به نفت را تا ۲۰۳۰ به ۴۰ درصد برساند.

در گستره جهانی، پیشنهاد برپایی هیئت راهنمایی وابسته به دیوان دادگستری جهانی برای برداشت اصل بار همگانی آریا گوناگون و پاسداری از تعهدهای دولت‌های پیشین است، با تمرکز بر صندوق سبز و گذرگاه دانش به دولت‌های صادرکنندگان نفت، که چانه‌زنی‌های کنفرانس طرف‌های پیمان ۱۴۰۴ را استوار نماید.



منابع و مآخذ

منابع فارسی

۱. عبدالهی، حسن، معرفی، علی رضا، (۱۳۸۹)، *حقوق بین الملل محیط زیست و عدالت اقلیمی*، تهران: نشر میزان.
۲. ضیایی، رضا، رشیدی، فرهاد، (۱۴۰۰) *تعهدات روشی در حقوق بین الملل محیط زیست*، تهران: انتشارات داد گستر.
۳. عبدالهی، حسن، (۱۴۰۱) *بازاندیشی در مسئولیت مشترک اما متفاوت در حقوق بین الملل اقلیمی*، تهران: نشر میزان.
۴. کاتوزیان، محمد، (۱۳۹۹) *حقوق بشر و محیط زیست در ایران و جهان*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

References (English):

۱. Hosseini Azad, M., (۲۰۲۲), *Common but Differentiated Responsibilities in Climate Change Law*, *Journal of Environmental Law Studies*, p. ۱۱۲.
۲. Voigt, C., (۲۰۲۴), *ICJ Advisory Opinion on Climate Change: Legal Implications of CBDR*, *Climate Law Review*, p. ۶; p. ۷۷.
۳. UN General Assembly, (۲۰۲۳), *Request for an Advisory Opinion on Climate Change*, UN Doc. A/RES/۷۷/۲۳۷, para. ۱.



٤. ILC, *International Law Commission*, (٢٠٠١), *Draft Articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts*, UN Doc. A/٥٦/١٠, pp. ٤, ٩.
٥. McVey, M., & Savaresi, A., (٢٠٢٥), *The ICJ Advisory Opinion on Climate Change: A Business and Human Rights Perspective*, *Opinio Juris*, pp. ٩, ١٥, ١٨.
٦. Papanicolopulu, I., (٢٠٢٠), *Environmental Obligations in International Law*, Leiden: Brill, pp. ٨١, ٨٥.
٧. Roland Holst, D., (٢٠٢٢), *The Duty of Due Diligence in Climate Governance*, *Climate Policy Journal*, pp. ٢١٨, ٢٢١.
٨. ITLOS *Advisory Opinion*, (٢٠٢٤), *Responsibilities of States for the Protection of the Marine Environment from Pollution*, para. ٢٢٩.
٩. Haddadi, P., & Moradian, A., (٢٠١٩), *Procedural Obligations in Climate Change Law*, *Environmental Law Review*, p. ١٧٦.
١٠. *Pulp Mills Case*, ICJ, (٢٠١٠), *Pulp Mills on the River Uruguay*, ICJ Reports, p. ٨٣.
١١. Rudall, S., (٢٠٢١), *Global Responsibility and Climate Change Law*, *Journal of International Environmental Law*, pp. ١٩٢, ١٩٤.
١٢. Brownlie, I., (٢٠١٩), *Principles of Public International Law*, ٩th Edition, Oxford: Oxford University Press, p. ١٦٥.
١٣. *Legality of Nuclear Weapons*, ICJ, (١٩٩٦), ICJ Reports, p. ٢٤٢.
١٤. Kulesza, E., (٢٠٢١), *Climate Change and Human Rights: Toward an Ecological Perspective*, *Journal of Human Rights and Environment*, p. ٢٧٢.



۱۵. *Committee on ESCR, (۲۰۱۸), General Comment No. ۲۴ on Climate Change and Human Rights, para. ۱۱.*
۱۶. *Peters, A., (۲۰۲۲), Climate Change Obligations in Public International Law, Oxford: Oxford University Press, p. ۲۰۳.*
۱۷. *UNEP Emissions Gap Report, (۲۰۲۳), Global Climate Action and NDC Implementation, UNEP, p. ۷*